

گفت‌وگوی «جوان» با رقیه نوری همسر شهید مسلم ملائی

ما شهید ندادیم که یخچال بگیریم!

از دیدن وضعیت حجاب در جامعه دلم می‌گیرد



رفت. در شرایطی رفت که وضع زندگی مان اصلاح رو به راه نبود.

اوضاع زندگی تان از چه جهتی مساعد نبود؟

یک خانه ۵۰متری خریده بودیم که البته کامل نبود. تقریباً اوضاع سقف و خانه خراب بود. سه ماه می‌شد که به آنجا نقل مکان کرده بودیم که مسلم رفت. قبل از رفتن مسلم روی پشت پام پلاستیک کشید که برود و برگردد و تکمیلش کند. اما همان ایام باردگی شدیدی در کرح اتفاق افتاد و مسلم نگران شد و برایمان نامه‌ای نوشت و از طریق پدر دوستش ارسال کرد. نوشته بود که نگران است سقف خانه روی سرمان خراب شود. من به او اطمینان خاطر دادم که اتفاقی نمی‌افتد.

شهید برای چه عملیاتی اعزام شده بود؟

همسر من ۴۰ روز در جبهه ماند. عملیات فتح‌المبین بود. بعد از اینکه رفت یک بار نامه داد. آن زمان ما نفلن نداشتیم و مثل امروز دسترسی‌ها آنقدر راحت نبود. خانه ما در زورآباد کرج بود و امکانات زیادی نداشتیم. در نامه‌هایش می‌نوشت، اینجا سرزمین کربلاست. تا کسی نیاید جبهه کربلا را حس نمی‌کند. قرار بود هر محلی بیاید و دخترش را ببیند، اما در آن زمان برایمان نوشته عملیات نزدیک است اگر اجازه بدهید بعد از عملیات به دیدن دخترم نسرین می‌آیم. دو روز بعد نسرین در آغوشم بود که پدر دوستش آمد و گفت پیغامی از مسلم دارم. من به من گفت برو دخترم را به جای من ببین و صورتش را ببوس.

شهادت‌ش چطور رقم خورد؟

همسر در روند اجرای عملیات فتح‌المبین به شهادت رسیده بود. من از شهادت‌ش بی‌اطلاع بودم اما دوستان و همکارانش در کارخانه می‌دانستند. همکارانش به خانه ما سر می‌زدند اما وقتی می‌دیدند ما بی خبریم می‌رفتند و من بین دخترم و خدای خودم، خدا را انتخاب می‌کنم و به جبهه می‌روم. شما بروید داخل. دخترم را هم ببر تا من بروم. اما باز دلش طاقت نیارود، صدام کرد گفت بیبا برون جلوی در بایست تا من بروم. می‌رفت و برمی‌گشت و برایم دست تکان می‌داد. تا آخر کوچک که پیچید و

صغری خیل فرهنگ

با معرفی یکی از دوستان راهی خانه شهید مسلم ملائی در استان البرز شدیم. شنیده بودم که رقیه نوری همسر شهید در زمان شهادت همسرش ۱۶سال بیشتر نداشت، اما بعد از شهادت ایشان در جبهه فرهنگی و ستاد پشتیبانی مشغول خدمت شد. برایم جالب بود به دیدار زنی می‌روم که در سن نوجوانی به افتخار همسری شهید می‌رسد و مقایسه‌اش با نوجوانان همسن و سالش کمی ذهنم را به خود مشغول کرد. برای آشنایی با خانواده شهید و سبک زندگی جهادی‌شان ساعتی با رقیه نوری همکلام شدیم که ما محصلش را پیش‌رو داریم.

شما هنگام شهادت همسر تان ۱۶ ساله بودید، در چند سالگی با ایشان ازدواج کردید؟

من متولد ۱۳۴۱ در رزن همدان هستم و مسلم پسر عمه ام پنج‌شش‌سالی از من بزرگ‌تر بود. سال ۱۳۵۷ در بخویحه انقلاب با هم ازدواج کردیم. من آن زمان ۱۲سال داشتم و مسلم ۱۸ساله بود. پیش از ازدواج می‌دانستم که مسلم یک فعال انقلابی است و خانه‌نیامدن‌هایش طبیعی است. دوران انقلاب پیش می‌آمد که سه‌شنبه‌روز خانه نمی‌آمد. خواهرها و مادرش بسیار نگران می‌شدند. وقتی مسلم به خانه می‌آمد می‌گفت مگر شما از حضرت زینب (س) بالاتر هستید. اگر اتفاقی هم برای من بیفتد نباید مگر که بگیرد. گر به‌های شما به درد انقلاب نمی‌خورد. در جای این کار بروید کمک. ما را با خودی برد و برای جمع‌آوری مواد مورد نیاز کمک می‌کردیم. بعد ما را به خانه می‌رساند و خودش مجدداً می‌رفت. می‌گفت می‌آیم تا با شما در خدمت باشم. اگر اتفاقی بیفتد از طرف پایگاه به شما خبر می‌دهند. می‌رفت و بعد از دو، سه روز می‌آمد و می‌گفت الحمدلله ما پیروز شدیم. هر کاری از دستش برمی‌آمد برای انقلاب و نظام انجام می‌داد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم یک‌همان سبکی ماند و با آغاز جنگ تحمیلی یک‌رزمده فعال شد.

شغلتان چه بود؟

در کارخانه کفش سلا در قسمت تولید کار می‌کرد. یک‌بار به خانه آمد و گفت امام خمینی فرمودند همه باید بسجی شوند. اگر تو اجازه می‌دهی من بروم و بسجی شوم. من هم گفتم حتماً. همین شد که رفت و در بسج کارخانه‌ای که در آن مشغول کار بود و پایگاه محل ثبت نام کرد تا اینکه جنگ تحمیلی آغاز شد.

از شهید فرزندی هم دارید؟

بله، یک دختر که فروردین سال ۱۳۶۰ به دنیا آمد. پدرش حدود دو‌ماه در منطقه بود که شهید شد. وقتی می‌خواست برود برایش دل‌کندن از دخترمان دشوار بود. روز رفتنش سه چهار باری دخترم را در آغوش گرفت و بوسید و ملاحظه می‌کرد. نزدیک اذان بود. من همه و سالیس را آماده کردم. برایم سخت بود. وقتی بچه‌های پایگاه آمدند دنبالش گفت من بین دخترم و خدای خودم، خدا را انتخاب می‌کنم و به جبهه می‌روم. شما بروید داخل. دخترم را هم ببر تا من بروم. اما باز دلش طاقت نیارود، صدام کرد گفت بیبا برون جلوی در بایست تا من بروم. می‌رفت و برمی‌گشت و برایم دست تکان می‌داد. تا آخر کوچک که پیچید و

بدترین روزهای زندگی‌ام را تجربه کردم. شهادت مسلم گوارای وجودش. خوشحال بودم که عاقبت بخیر شد، اما خودم سن و سال کمی داشتم و خانواده‌ام در شهرستان بودند و این برایم سخت بود.

بعد از ایشان زندگی تان چطور گذشت؟

زندگی ساده و بی‌آلایشی داشتم. خوب به یاد دارم وقتی مددکاران بنیاد شهید آمده بودند سرکشی، متوجه شدند که من یخچال ندارم. از من پرسیدند شما یخچال ندارید؟ گفتم نه. گفتند چرا تا حالا نیامدید بنیاد شهید بگوید؟ گفتم شهید ما از این کارها ناراحت می‌شود. ما شهید ندادیم که یخچال بگیریم. ما زندگی‌مان راحت می‌چرخد شما نگران ما نباشید. زندگی‌مان خیلی ساده بود.

شما سن و سال زیادی نداشتید که همسر تان راهی میدان تبرد شد. برایتان دشوار نبود. شما تازه ازدواج کرده بودید.

بله، من فقط ۱۶سال داشتم. تنها مدد خدای کمک‌های شهید بود. من کاری نکردم. خدای شهید همراه ما بود. بعد از شهادت همسر تمام تلاش من این بود که راه ایشان را ادامه دهم. این کار را در بسیج و ستاد پشتیبانی جنگ انجام دادم.

چه کارهایی در ستاد انجام دادید؟

هر کاری که از دستمان بر می‌آمد انجام می‌دادیم. ترشی و مربا درست می‌کردیم. بستگی به فصلش داشت. هر چه نیاز بود فراهم می‌کردیم. در زمستان پوشاک و بافتنی و لباس گرم تهیه می‌کردیم. وقتی خون لازم بود به سازمان انتقال خون می‌رفتم. به خانواده شهدا سر می‌زدیم. من اینگونه در راه همسر کام برداشتم و تا امروز تمام تلاش‌م این بود که ادامه دهنده راه ایشان باشم.

در پایان اگر صحبتی دارید بفرمایید.

من این روزها خیلی از خانه خارج نمی‌شوم. اگر بیرون کاری داشته باشم دخترم نسرین آن را برپوشانم می‌دهد. راستش را بخواهید وقتی اوضاع دخترتان جوان را در خیابان می‌بینم لطمه می‌گیرد. وضعیت جوانان به قدری اذیت‌کننده و ناراحت‌کننده است که ترجیح می‌دهم، بیرون نیایم. برایم سخت است. دخترم هرگز پدرش را خوب ندید و سایه او را بالای سرش حس نکرد. مسلم در نامه نوشته بود: «بلندی سنگران دو متر است، نشسته نماز می‌خوانیم.» همه این مراثی‌ها سختی‌ها و خانواده‌شان

چرا دشوار تر؟

رحلت امام شکست بزرگی بود. خیلی‌ها برای شهادت مسلم به من تسلیم می‌گفتند اما من هیچ نا‌احتی و غصه‌ای نداشتم چون می‌دانستم امام را دارم و ایشان چون پدری مهربان و دلسوز در کنار خانواده شهید است. اما با رفتن ایشان

گزارش

۲۸ آذر یادآور حمله موشکی عراق به دزفول

انتقام‌گیری کور صدام از مقاومت دزفولی‌ها

■ **احمد محمد تبریزی**

روزهای سرد پاییز سال ۱۳۶۱ هجری‌گانه از خاطر مردم دزفول نخواهد رفت. روزهایی سرد که سکوتش یسا صدای پرنهیب موشک‌های دشمن در هم می‌شکست و آسمانش چون روز روشن می‌شد. یک شهر کوچک که صدام برای درهم‌شکستن اتحاد و مقاومت مردمانش دستور داده بود تا جایی که می‌توانند روی سر مردم بی‌گناه شهر، آتش بریزند. او به فرماندهان از تنش بعت سفارش کرده بود کاری کنند تا مردم این شهر، خانه و زندگی‌شان را رها کرده و شهر را ترک کنند. به همین خاطر ۲۸ آذر سال ۱۳۶۱ برای دزفولی‌ها تبدیل به جهنم شد و ده‌ها غیرنظامی بی‌گناه در حملات موشکی از تنش بعت جانانشان را از دست دادند. به گزارش «جوان» ایستادی دزفولی‌ها در برابر دشمن این شهر را چون خاری در چشم صدام قرار داده بود. دزفول در شمال استان خوزستان، گلوگاه این استان به شمار می‌رفت و در صورت تصرف شهر، راه‌های منتهی به خوزستان بسته می‌شد و دشمن می‌توانست ادعا کند تمام استان نفتخیز کشورمان را در اختیار گرفته است. سرلشکر حسن‌الدوری به عنوان یکی از



بی‌دفاع دزفول و کشتار پیر و جوان وزن و مرد و بچه‌های معصوم، روش‌هایی مشروع و قانونی است. چگونه است که بلندگوهای تبلیغاتی سازمان‌های جهانی و جمعیت‌های طرفدار حقوق بشر که دم از آزادی، صلح و دفاع از انسانیت می‌زنند، بی‌تفاوت از کنار این جنایات وحشیانه می‌گذرند و دم بر نمی‌آورند.

با دعوت وزارت خارجه از خبرنگاران خارجی ۲۲ نفر از خبرنگاران، فیلم‌برداران و عکاسان خبرگزاری‌های مختلف وارد دزفول شدند. خبرنگار روزنامه توکیو نیز که با مشاهده صحنه‌های دلخراش عملیات تخلیه اجساد شهیدان از زیر آوار به شدت متأثر شده بود، گفت:

از فرماندهان ارتش بعد در این خصوص گفته بود: کلید فتح تهران در دزفول است؛ کرانه‌های دزفول تا مسجد سلیمان و خرم‌آباد است؛ دزفول گلوگاه خوزستان و گذرگاه جبهه‌ها و محل تقویت روحیه رزمندگان بود.

صدام از این شهر کوچک کینه‌های بزرگ به دل گرفته بود. به هر بهانه‌ای شهر را مورد موشکباران قرار می‌داد ولی مردم شهر در عوض ترک خانه و کاشانه‌شان، مقاوم‌تر از قبل به مقابله با دشمن می‌ایستادند. در کنار تمام موشکباران‌هایی که دزفول از اولین روزهای جنگ شده بود، حمله موشکی عراق به دزفول در ۲۸ آذرماه از جنس دیگری بود. این روز دشمن به عمد مناطق مسکونی دزفول را به دلیل گرفتن تلفات بیشتر و ترساندن مردم مورد هجوم قرار داد. در کتاب «یک



خبر نگار روز نامه توکیو که با مشاهده صحنه‌های دلخراش عملیات تخلیه اجساد شهیدان از زیر آوار به شدت متأثر شده بود، گفت: نمی‌توانم عاملان چنین جنایتی را چه می‌توان نامید. در مدت شش ماهه که در ایران اقامت داشتم - تا کنون دو بار شاهد چنین فجایع تلخی بوده‌ام که اولین آن در شهر همدان بود که تعدادی کودک که به شهادت رسیده بودند. فرماندار دزفول در پاسخ به یکی از خبرنگاران خارجی که پرسید چه انگیزه‌ای باعث حملات موشکی نیروهای عراقی به شهر دزفول می‌شود، گفت: صدام هرفوت از دست‌فشارهای داخلی مجاهدین عراقی و مردم مسلمان عراق به تنگ می‌آید و از سویی قوای نظامی تان‌اندلس مسلح خود را در برابر توان رزمی رزمندگان توانمند بی‌گناه شهرهای مرزی ما را هدف گلوله‌های خود قرار می‌دهد و از این طریق نقیصه‌های سیاسی و نظامی خود را جبران می‌کند.

۹	۲				
	۴	۵	۹		
	۹	۲	۴		
			۸	۲	
		۷	۱	۴	
		۶	۳	۴	
	۸	۵			
			۲	۶	۸

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۴۳

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک‌سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

۱								
۲								
۳								
۴								
۵								
۶								
۷								
۸								
۹								

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۲۴۲

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
ق	ک	گ	ج	د	هـ	و	ز	ح
ط	ق	ک	گ	ج	د	هـ	و	ز
ح	ط	ق	ک	گ	ج	د	هـ	و
و	ز	ح	ط	ق	ک	گ	ج	د
د	هـ	و	ز	ح	ط	ق	ک	گ
ز	ح	ط	ق	ک	گ	ج	د	هـ
ح	ط	ق	ک	گ	ج	د	هـ	و
و	ز	ح	ط	ق	ک	گ	ج	د
د	هـ	و	ز	ح	ط	ق	ک	گ
ز	ح	ط	ق	ک	گ	ج	د	هـ
ح	ط	ق	ک	گ	ج	د	هـ	و
و	ز	ح	ط	ق	ک	گ	ج	د
د	هـ	و	ز	ح	ط	ق	ک	گ
ز	ح	ط	ق	ک	گ	ج	د	هـ

از راست به چپ

- ۱- قانون جذب سرمایه‌های خارجی - تیم قدیمی بوندس لیگای آلمان ■ ۲- آواپر فرهنگستان - تنگ سر بر قدیمی ■ ۳- شبکه و سایت- نرم‌کننده - درخشان - پیش شماره مخابراتی ■ ۴- مسرور - پسوند خریدار - مرغابی - نسخه تدوین نشده فیلم ■ ۵- حزب سیاسی کوچک - صورت اول فلکی - تنگه بین آسیا و امریکا ■ ۶- کشاورز - صدای افتادن چیزی در آب - از محرمت در دین اسلام ■ ۷- خراب کردن بنا - آسیب - حرص و طمع - شیمی کریب ■ ۸- فلز سکه زنی - از هفت سین ها ■ ۹- خسیس - قیمت بازاری - ماشین خاکبرداری - کتاب‌ها ■ ۱۰- واسطه خرید - سوغات قزوین - کنایه از بی دوام و نامطمئن ■ ۱۱- پارچه کم عرض تزئینی پرده - خیابان وسیع - بار سفر ■ ۱۲- از فروغ دین - فرمانده بدن - محکم کردن - دستنی ■ ۱۳- قورباغه - درخت سدر - آب دهنده - بخار دهان ■ ۱۴- گیرودار - سد مصر ■ ۱۵- شاعر می گوید هنر نمی باشد - تابلوی تبلیغاتی بزرگ

از بالا به پایین

- ۱- محل بزرگ برای عرضه کالا - درگیری ■ ۲- رمز پنه - الماس سرخ رنگ ■ ۳- حرف انتخاب - بقا و پایداری - نخستین اخترشناس یونان - مرتجع لاستیکی ■ ۴- نصف - شامل همه - تو و میان چیزی - از مواد لبنی ■ ۵- آسمان‌ها - تابستان - گوریل در گویش قدما ■ ۶- دروازه‌بان ملی پوش بایرن مونیخ - رنگین کمان - جنگ افزار ورزشی ■ ۷- سنت‌ها - پنج خط افقی و موازی در نت موسیقی - سایه - دادگر؛ عادل ■ ۸- تهاجم - افسار ■ ۹- در درس و تنگنا - از نت‌ها - نوعی مینوز - اسب فلک زده ■ ۱۰- موجود تک سلولی - خرس زیبایی چینی - اسکلت فلزی اصلی ماشین ■ ۱۱- طرف سخن - رنج و آزار - به وعده خود نمی‌کند ■ ۱۲- پسوند نگهدارنده - ردیف بافتنی - ضمیر اشاره - امر به یافتن ■ ۱۳- رها - کرگدن - ورزشی پرطرفدار در هند - حرفی که در آن طراوت دیگری است ■ ۱۴- شبکه تلویزیونی - لاغر ■ ۱۵- تور بیسم - نوعی بازی گوی و چوگان

جدول

۱								
۲								
۳								
۴								
۵								
۶								
۷								
۸								
۹								
۱۰								
۱۱								
۱۲								
۱۳								
۱۴								
۱۵								